دکتر مصدق و دهخدا

محمد محیط طباطبایی

در دروه‏ی اول مجلس شورا برای وکلا شهریه‏یی پیش‏بینی‏ نشده بود.وقتی می‏خواستند مبلغی به نام ایشان تصویب کنند، برخی با آن مخالفت ورزیدند.از جمله مرحوم میرزا علی آقای تبریزی‏ وکیل مشهد(پدر دکتر مهدی آذر)بود که صریحا دریافت مزد کار وکالت عامه را موافق شریعت نمی‏دانست.در دوره‏های دوم،سوم و چهارم میزان شهریه‏ی ایشان به دویست تومان رسید.در مجلس مبلغ‏ یکصد تومان بر آن افزودند.معدودی از وکلا که با این اضافه پرداخت‏ مخالف بودند،از دریافت سهم خویش خودداری کردند.از جمله‏ فیروزآبادی وکیل حضرت عبدالعظیم بود که سهم خود را در صندوق‏ مجلس به حساب بنیاد مریض‏خانه‏یی سپرد که بعد از محل جرایم‏ دیر کرد و غیبت وکلا هم بر آن مبالغی افزوده شد و سرمایه‏ی اولیه‏ی‏ بنای مریض‏خانه‏ی فیروزآبادی را در حضرت عبدالعظیم به وجود آورد.

دیگری مرحوم دکتر مصدق بود که بی‏نیازی به خرج داد و از دریافت صد تومان اضافی ماهانه خودداری کرد.از جمع‏آوری ارقام‏ این مبلغ در طی دو سال پیش از دو هزار تومان در صندوق مجلس‏ شورا فراهم آمد.دکتر مصدق در صدد برآمد از محل این وجوه سپرده‏ کتاب مفیدی را چاپ کند که به روشنی فکر و افزایش معلومات‏ عمومی کمک کرده باشد.

اهمیت کتاب روح‏القوانین اثر منتسکیو،دانشمند فرانسوی،در نظر شاگرد سابق دانشکده‏ی حقوق سوئیس به اندازه‏یی بود که آن را برای ترجمه،چاپ و انتشار برگزید.مصدق شنیده یا خوانده بود که‏ میرزا علی‏اکبر خان دهخدا،نویسنده‏ی چرند و پرند صوراسرافیل، روح‏القوانین را از پیش ترجمه کرده و در دست دارد.لذا مرحوم‏ حسین پرویز،مدیر و موسس کتابخانه‏ی تهران را که مردی سرشناس‏ و در چاپ و انتشار دیوان ناصرخسرو به حاجی سید نصراللّه تقوی و سید حسن تقی‏زاده ناشر و مقدمه‏نگار کتاب کمک کرده بود و برای‏ تصدی کار چاپ و نشر کتاب منظور در نظر گرفته بود،مامور مذاکره‏ با دهخدا نمود.

اینک بقیه‏ی این مطالب ار از زبان پرویز باید شنید که‏ روزی از روزهای سال 1312 یا 1313 در کتابخانه‏ی تهران برای‏ فاضل‏الملک همراز و این‏جانب با حضور ثالثی که نامش از یادم رفته‏ است،حکایت نمود.پرویز گفت:دکتر مصدق روزی مرا خواست و دستور داد که به منزل دهخدا بروم و نسخه‏ی ترجمه‏ی او را از کتاب‏ منتسکیو بگیرم و موافقت او را با چاپ کتاب تحصیل کنم.بی‏درنگ‏ به خانه‏ی دهخدا رفتم و پیغام دکتر مصدق را درباره‏ی نیت خیر او از چاپ و نشر این کتاب و جلب رضایت دهخدا از این کار به او ابلاغ‏ کردم.دهخدا اندکی با خود اندیشید و سپس چنین جواب داد و عذر خواست که ترجمه‏ی من از روح‏القوانین به حالت مسوده است‏ و احتیاج به تجدیدنظر،اصلاح و تحریر تازه دارد و بدین سهولت و سرعت برای چاپ و انتشار آماده نمی‏شود.

پرویز گفت:جواب دهخدا را به مصدق در سرای او رسانیدم. مصقد به این جواب قانع نشد و بار دیگر به من گفت پیش آقای‏ دهخدا برویدو رضایت او را برای این علم جلب کنید که یک نفر فرانسه‏دان زبردست و صاحب قلم را زیر دست ایشان گذاریم تا در تجدیدنظر،اصلاح،تحریر و تصحیح نمونه‏های مطبعه‏یی و چاپ‏ کتاب تا پایان کار انتشار در اختیار ایشان باشد و بر طبق دستور آقای‏ دهخدا کارها را انجام بدهد و آن‏گاه سفارش کرد ه به هر نحوی‏ میسر باشد آقای دهخدا را بدین کار راضی کنم.بار دیگر رهسپار خانه‏ی دهخدا شدم و پیغام جدید دکتر مصدق را کلمه کلمه با کمال‏ دقت به ایشان تبلیغ کردم و ضمنا گفتم کسی که آقای مصدق برای‏ این هم‏کاری با شما در نظر گرفته،آقای نصراللّه فلسفی‏ست که‏ صلاحیت او برای چنین کاری و هم‏کاری مورد تصدیق و قبول خود جناب‏عالی هست.دهخدا از این بابت قدری احساس ناراحتی کرد، ولی خودداری نمود و گفت:سلام مرا به آقای دکتر مصدق برسانید و بگویید فعلا قصد چاپ و انتشار کتاب ترجمه‏ی روح‏القوانین را ندارم‏ و به کار دیگری مشغولم که به این زودی‏ها انجام نمی‏پذیرد.از این‏ توجه و ملاطفت جناب‏عالی کمال تشکر را دارم،فعلا همان بهتر که‏ از این قصد خیر منصرف شده،کتاب دیگری را انتخاب کنید.پرویز گفت:وقتی جواب دوم دهخدا را به مصدق رسانیدم و بر خلاف‏ انتظار دستود داد که بار سوم به خدمت دهخدا برسم و از زبان ایشان‏ بگوییم که دکتر مصدق تصمیم گرفته‏اند از محل وجوه جمع‏آوری شده‏ در صندوق مجلس ترجمه‏ی کتاب روح‏القوانین منتسکیو را به چاپ‏ برسانند و نسخه‏های آن را رایگان به مردم بدهند.

در درجه اول چاپ ترجمه‏ی جناب‏عالی را اولی می‏دانست،ولی‏ فعلا که نمی‏توان آن را برای چاپ آماده ساخت،اجازه می‏خواهند با چاپ ترجمه‏ی دیگری از آن موافقت کنید.ولی بر آن قصد اولیه‏ی‏ خود پایدار هستید که هر وقت ترجمه‏ی شما برای چاپ آماده گردد آن‏ را هم به سوی بسیار ممتازی به چاپ برسانند و کلیه‏ی نسخه‏های آن‏ را در اختیار جناب‏عالی بگذارند تا از طرف خود به مردم اهدا کنید.

پرویز گفت از آقای دکتر مصدق تقاضا کردم بیایید و از این قصد خیر منصرف شده،کتاب دیگری را برای ترجمه‏ی به زبان فارسی و چاپ برگزینید.دکتر مصدق گفت:شما این پیغام را هم به آقای‏ دهخدا برسانید،در صورتی که رضایت حاصل نکردند،کتاب دیگری را انتخاب خواهم کرد.

پرویز گفت:بار سوم که به منزل دهخدا رسیدم به محض این‏که‏ با ایشان روبه‏رو شدم،آقای پرویز،دیگرچه کار داری؟گفتم: آقای مصدق از این‏که وسیله‏ی چاپ ترجمه‏ی شما از روح‏القوانین‏ فراهم نمی‏شود،فوق‏العاده متاسفند،ولی می‏خواهند رضایت و موافقت‏ جناب‏عالی را با چاپ ترجمه‏ی دیگری از این کتاب جلب کنند.هنوز پیغام مصدق را درست ابلاغ نکرده بود که دهخدا فوق‏العاده عصبانی‏ شد و با تشدد گفت:کار غلط بی‏جایی می‏کنید که ترجمه‏ی چنین‏ کتابی را می‏خواهید چاپ کنید.من الان برمی‏خیزیم و به رضاشاه تلفن‏ می‏کنم و می‏گویم چاپ این کتاب بر ضدّ تاج و تخت‏تست و برای‏ همین بوده که من ترجمه‏ی خود را تاکنون انتشار نداده بودم.

همین که دهخدا از جای بلند شد و به طرف تلفن متوجه‏ گشت من(پرویز)به سرعت از جا برخاستم و اجازه‏ی مرخصی از ایشان خواستم و خواهش کردم به چنین اقدامی نپردازد تا من به عجله‏ خود را به دکتر مصدق برسانم و او را از این خیال منصرف سازم.با عجله از منزل آقای دهخدا بیرون آمدم و خود را به خانه‏ی دکتر مصدق رسانیدم.در حین ورود بعد از سلام عرض کردم:جناب‏عالی‏ از این قصد خبر صرف‏نظر و آقای دهخدا را ناراحت نکنید.دکتر مصدق خندید و گفت آقای پرویز باید عین آن‏چه در این‏باره میان شما رد و بدل شده،برایم بگویید و یقین داشته باشید اگر ناسزایی هم در آن‏ میان گفته شده باشد،مرا نمی‏رنجاند.از من انکار و از دکتر اصرار،تا آن که با حذف یکی دو کلمه‏ی تلخ بقیه را عینا نقل کردم،دکتر مصدق‏ گفت:من از اول می‏دانستم دهخدا این کار را هنوز انجام داده،ولی‏ شهرت این‏که روح‏القوانین را ترجمه کرده است،برای او دردسر و زحمت روحی تولید می‏کند.او در شرایط فعلی قدرت انجام چنین کار دقیقی را ندارد و قصدم از این درخواست مکرر تنها این بود که رضایت‏ او را برای نشر ترجمه‏ی دیگری از این کتاب قبل از اقدام فراهم آورم‏ و راه رنجش را بر او ببندم.ولی باور نمی‏کردم آقای دهخدا تا این درجه‏ در چنین امر ناچیزی،ناراحتی و سرسختی به خرج بدهد که از ترجمه‏ی‏ کتابی به وسیله‏ی دیگری آشفته شود.با وجود این،بدان که از این بابت‏ ابدا رنجیده نشدم و نظر من در مورد آقای دهخدا تغییری پیدا نکرده‏ است.

باید دانست که دکتر مصدق به جای روح‏القوانین کتاب تمدن‏ قدیم فوستل دوکولانژ،برای ترجمه اختیار کرد و به آقای‏ نصراللّه فلسفی،معلم تاریخ مدرسه‏ی دارالفنون،ارجاع کرد که انصافا خوب از عهده‏ی آن کار برآمد و ترجمه‏یی خوب،پسندیده و زیبا از زیر چاپ بیرون آورد که تا حال حاضر یکی از نمونه‏های برگزیده‏ی‏ مطبوعات ایران بوده است.بانی خیر ترجمه و نشر،نسخه‏تهای چاپی‏ کتاب تمدن قدیم را برای هر کسی که درخواست می‏کرد به نام و نشان او می‏فرستاد،چنان که این‏جانب هم به وسیله‏ی مرحوم پرویز توانستم نسخه‏یی از مرحوم دکتر مصدق دریافت دارم.

عجب است کتاب روح‏القوانین منتسکیو به احترام سابقه‏ی‏ مرحوم دهخدا از طرف کلیه‏ی فضلایی که دست در کار ترجمه از زبان‏ فرانسه به فارسی بودند،ترجمه نشد و سال‏های سال متن فرانسه‏ی‏ آن تنها مورد استفاده فرانسه‏دانان قرار می‏گرفت.

انجمنی از معارف‏خواهان که کتاب آلبرت ماله و برخی متون‏ دیگر را از فرانسه به فارسی درآورده و به چاپ رسانید،چنان‏که از مرحوم‏ اعتصام‏الملک،عضو انجمن،شنیده شد به احترام شخص دهخدا از قصد ترجمه‏ی این کتاب بلکه کتاب معروف دیگر منتسکیو که بزرگی‏ و افتادگی روم باشد،چشم پوشید.تا آن که در حدود 1326 شمسی‏ سرهنگ علی‏اکبر مهتدی،رییس دفتر سرلشکر رزم‏آرا،بدین‏کار پرداخت و آن‏چه از آقای منصوری،مترجم معروف،شنیدم به یاری او روح‏القوانین را به فارسی درآورد و به چاپ رسانید،ترجمه‏یی که‏ نتوانست حق آن کتاب را چنان که می‏سزد،ادا کند.

این گفت‏وگو و برخورد،در روابط دکتر مصدق با دهخدا نتوانست اخلالی تولید کند و رابطه‏ی میان ایشان بر مبنای احترام و حسن قبول همواره برقرار ماند.

به‏طوری که می‏دانید در کودای نافرجام 25 مرداد 1332 که شاه‏ ناگزیر از ترک ایران شد و اندیشه‏ی تشکیل شورای سلطنتی در غیاب‏ او بر بساط مذاکره قرار گرفت.مرحوم دهخدا از طرف مرحوم مصدق‏ برای ریاست شورا به یادآوری آقای دکتر سید علی شایگان و مرحوم‏ دکتر عبداللّه معظمی در نظر گرفته شد.دهخدا بر همین زمینه‏ی‏ جدید گفتاری در رادیو ایران ایراد کرد که متن آن در ضمن دو روز به دستور مصدق چند بار از رادیو تکرار شد و بدین نحو اندیشه‏ی‏ همکاری دهخدا با جبهه‏ی ملی در اذهان قوت گرفت.کودتای 28 مرداد و بازگردانیدن شاه از رم به تهران و سقوط حکومت دکتر مصدق‏ تنها برای آن مرحوم نتایج نامطلوبی از توقیف و محاکمه و حبس و کسالت از پی نیاورد،بلکه دردسر آن نصیب مرحوم دهخدا هم شد و از مقام تقربی که همواره در نظر عوامل حکم زمان داشت فرود آمده‏ اما کدورت و نفرتی که همیشه در گفتار و رفتار شاه نسبت به دکتر مصدق تا نزدیک به خروج دومش از ایران احساس می‏شد،خیلی بیش‏ از آن انزجاری بود که در دل خود نسبت به داوطلبی مرحوم دهخدا برای ریاست شورای سلطنتی می‏توانست احساس کند.